

تحلیل شخصیت معاویه بر اساس گزارش‌های تاریخی حکومت او

نرگس سادات مبلغ*

مصطفی دلشاد تهرانی**

چکیده

شخصیت معاویه به عنوان یکی از خلفای مسلمانان در منابع تاریخی دارای دو وجه متفاوت است. در وجهی او حاکمی با تدبیر است که مردمان به اختیار پذیرفتار و فرمانبردار اویند و در وجه دیگر پادشاهی تجمل گراست که با بی‌تدبیری خود مردمان را به هلاکت کشانده است. بنابراین این سوال پیش می‌آید که شخصیت واقعی او در مقام یک حاکم به چه شکل بوده است. برای دستیابی به پاسخ این سوال گزارش‌های تاریخی منابع اولیه با یکدیگر مقایسه شده که با بررسی آنها می‌توان چنین استنباط کرد که معاویه فردی حيله‌گر بوده که مردمان را با فریبکاری به اطاعت کورکورانه خود کشانده و آنان را از سعادت و اصلاح دور کرده است. بویژه که با مقایسه عملکرد وی با شروط مدیریتی - که از نهج البلاغه گرفته شده است - می‌توان به این نتیجه رسید که او هیچ یک از شروط لازم برای مدیریت را نداشته و در واقع شایسته حکومت بر مردم نبوده است.

کلیدواژه‌ها: معاویه، گزارش‌های تاریخ، تحلیل شخصیت، شروط زمامداری، حکومت و مدیریت.

۱. مقدمه

در منابع تاریخی گزارش‌های زیادی درباره معاویه، خلیفه ششم مسلمانان آمده است. این منابع معاویه را فردی با جذبه، مدبر و سیاستمدار، معرفی می‌کنند؛ حتی برخی گزارشها درباره او عبارت رباینده عقلها را به کار برده‌اند. مطالب دیگری که درباره او آورده‌اند حاکی

* دانشجوی دکتری رشته نهج البلاغه، دانشگاه پیام‌نور (نویسنده مسئول)، narges.mobalegh@gmail.com

** دکترای تخصصی نهج البلاغه، دانشگاه قرآن و حدیث، delshadtehrani@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۲۵

از این است که امور را با زیرکی و ذکاوت اداره می‌کرده و با ابداع روشهایی نو، فصلی جدید در حکومتداری دنیای اسلام گشوده‌است. اما در خلال همین گزارشها و نیز در میان گزارشهای تاریخی از وقایعی دیگر او را شخصی بی‌تدبیر، ترسو و به دور از دانشهای لازم برای زمامداری و حکومت معرفی می‌کنند. گویی در این گزارشها با دو فرد روبرو هستیم: فردی که مسلمانان را به صلاح آورده و کارشان را سامان داده یا آنکه آنان را به بدبختی، هلاکت و ضلالت کشانده‌است. بنابراین منابع تاریخی شخصیت معاویه را با گونه‌ای تناقض توصیف کرده‌اند.

شاید بتوان علل این تناقض را در شخصیت معاویه یافت؛ یا آن را به جعلیات تاریخی بازگرداند. علاوه بر این می‌توان آن را برخاسته از احساس ناامنی مورخان از جانب حاکمان وقت یا سرسپرده بودنشان در برابر آنان یا گرایششان به گروهی خاص دانست (نک. ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۴/ ۶۳-۷۳). به هر روی تناقضی آشکار در گزارشهای تاریخی درباره معاویه وجود دارد که شناخت شخصیت و چگونگی حکومت او را دشوار می‌سازد. هدف این پژوهش دستیابی به شخصیت حقیقی معاویه از لابلای گزاره‌های تاریخی رجالی است.

بدین منظور گزارش‌های قدیمی‌ترین منابع تاریخی در دسترس و نیز اطلاعات کتب رجالی درباره معاویه کنار هم گذاشته شده و تحلیلی از شخصیت وی بر این اساس انجام گرفته‌است. از طرفی داوری و ارزیابی این تحلیل‌های شخصیتی با مبنا قرار دادن شروط زمامداری از منظر امام علی(ع) و بر اساس سخنان وی در نهج البلاغه صورت گرفته‌است. این انتخاب از آن روی انجام گرفته که امام علی(ع) به عنوان همعصر معاویه، دارای اندیشه سیاسی ویژه و متقنی بوده که تا به امروز نیز قابل اتکا و پیروی است. و از سوی دیگر اولین گام در ورود به مدیریت و به ویژه اداره امور مردمان، داشتن شروط و لوازم آن است که معاویه نیز از این امر مستثنی نیست.

این پژوهش ابتدا تصویری از شخصیت معاویه پیش از عهده‌دار شدن امارت به دست می‌دهد. پس از آن به دوران امارت و سپس خلافت معاویه پرداخته؛ در این قسمت بر اساس شروط زمامداری برگرفته از متن نهج البلاغه، صلاحیت معاویه برای زمامداری مورد بررسی قرار گرفته‌است. و در نهایت نتایج پژوهش ارائه شده‌است.

۲. معاویه پیش از امارت

برای فهم بهتر شخصیت معاویه باید به دنبال شناخت او پیش از آنکه منصبی در اسلام به دست آورده باشد، بود. بدین منظور گزیده‌ای از گزارش‌هایی که درباره وی در این دوره موجود است آورده خواهد شد. این گزارش‌ها، علاوه بر آنکه نمایانگر ریشه‌های فکری معاویه و عقاید او هستند، بافت تاریخی آن دوره را نشان می‌دهند و پرده از حوادثی برمی‌دارند که در آینده معاویه و نیز دنیای اسلام اهمیت خاصی دارند.

بر اساس گزارش منابع تاریخی معاویه از مسلمانان فتح مکه و از طلقا^۱ است (المنقری، ۴۰۴:ق: ۶۲ و ۲۰۱ و ۲۳۷؛ ابن قتیبه الدینوری، ۱۹۹۲: ۳۴۹؛ ابن اعثم الکوفی، ۱۴۱۱:ق: ۲/ ۵۶۳؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/ ۱۴۱۶؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۳/ ۱۰۹). نام کامل او معاویه بن صخر بن حرب بن امیه بن عبدشمس بن عبدمناف است (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/ ۱۴۱۶؛ ابن حجر العسقلانی، ۱۴۱۵: ۶/ ۱۲۰). در واقع وی فرزند ابوسفیان، صخر بن حرب نقش آفرین شناخته شده در صدر اسلام است. ابوسفیان و معاویه، هر دو از کسانی بودند که در جبهه مقابل اسلام حرکت می‌کردند و در جنگها در مقابل پیامبر (ص) حضور داشتند (ابن اعثم الکوفی، ۱۴۱۱:ق: ۲/ ۵۶۳). پس از آن که مکه به دست مسلمانان فتح شد، ابوسفیان به ناچار مسلمان شد و خانواده‌اش نیز به همراه او مسلمان شدند. معاویه نیز پس از این ماجرا مسلمان شد (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/ ۱۴۱۶). زمانی که خیر اسلام آوردن پدرش ابوسفیان به او رسید، او را مذمت کرده و در نامه‌ای به او چنین نوشت:

«یا صخر لا تسلن یوما تفضحنا	بعد الذین بیدر أصبحوا فرقا
خالی و عمی و عم الأم ثالتهم	و حنظل الخیر قد أهدی لنا الأرقا
لا ترکنن إلی أمر تکلفنا	و الراقات به فی مکة الخرقا
فالموت أهون من قول العداة لقد	حاد ابن حرب عن العزی إذا فرقا»

(ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۶/ ۲۸۹؛ با اندکی تفاوت: ابن اعثم الکوفی، ۱۴۱۱:ق: ۲/ ۵۶۳).^۲ برخی از مورخان، اسلام معاویه را قبل از فتح مکه می‌دانند که از ترس پدر و مادرش آن را مخفی می‌داشته و با ورود پیامبر (ص) به مکه آن را ابراز کرده‌است (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/ ۱۴۱۶؛ ابن حجر العسقلانی، ۱۴۱۵: ۶/ ۱۲۰-۱۲۱)؛ اما از شواهد تاریخی و سخنان صریح اصحاب چنین بر می‌آید که او پس از فتح مکه و از روی اکراه اسلام آورده‌است (المنقری، ۴۰۴:ق: ۶۲ و ۲۰۱ و ۲۳۷؛ ابن اعثم الکوفی، ۱۴۱۱:ق: ۲/ ۵۶۳؛ ابن

قتیبۀ الدینوری، ۱۹۹۲: ۳۴۹؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۳/ ۱۰۹). از نامه‌ای که گذشت نیز برمی‌آید که وی هیچ دل خوشی از اسلام نداشته‌است، چه رسد که به آن روی آورد و این امر آن قدر برای او سخت و دردناک است که مرگ را آسان‌تر از آن می‌داند. همچنین محتوای این شعر نشان می‌دهد که معاویه به سبب کشته شدن عموها و داییش در راه مقابله با اسلام، کینه و نفرتی در دل از اسلام پیدا کرده و چه بسا به رسم آن روز عرب به دنبال انتقام و خونخواهی آنان باشد.

در منابع تاریخی وارد شده که او کاتب وحی و مصاحب پیامبر(ص) بوده‌است (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/ ۱۴۱۶؛ ابن حجر العسقلانی، ۱۴۱۵: ۶/ ۱۲۰-۱۲۱)؛ به نظر می‌رسد چنین حرفی خلاف واقع است، چراکه پیامبر(ص) پس از فتح مکه به مدینه بازگشته و تا آخر عمر در مدینه مانده‌است، در حالیکه معاویه تا زمان رحلت پیامبر(ص) در مکه ساکن بوده‌است. (نک. ربیع نتاج، ۱۳۹۰؛ مهدوی راد، ۱۳۷۷)

بر اساس گزارش‌های تاریخی پس از رحلت پیامبر(ص)، زمانی که ابوسفیان وارد مدینه شد، مردم با ابوبکر بر سر خلافت بیعت کرده بودند. ابوسفیان که اوضاع را چنین دید، گفت:

به خدا سوگند خروش و هیاهویی می‌بینم که چیزی جز خون آن را خاموش نمی‌کند. ای فرزندان عبد مناف، به چه مناسبت ابوبکر عهده‌دار فرمانروایی بر شما باشد. آن دو مستضعف، آن دو درمانده کجایند - مقصودش علی (ع) و عباس بود - شأن خلافت نیست که در کوچکترین خاندان قریش باشد.

سپس رو به علی (ع) گفت:

دست بگشای تا با تو بیعت کنم و به خدا سوگند اگر بخواهی مدینه را برای جنگ با ابو فضیل - یعنی ابو بکر - انباشته از سواران و پیادگان می‌کنم^۳ (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۱/ ۲۲۰)

علی (ع) به ابوسفیان پاسخ منفی داد و گفت به بیعت و سپاه تو نیازی نیست. عمر چون اوضاع را بدین شکل دید، رو به ابوبکر کرده و به او گفت که ابوسفیان به مدینه آمده و به دنبال فتنه و آشوب است و ما از شر او در امان نیستیم، پس بهتر است آنچه می‌خواهد به او بدهی تا آرام شود. ابوبکر نیز وعده داد تا پسر ابوسفیان را والی یکی از مناطق کند. (الطبری، ۱۳۸۷: ۳/ ۲۰۹؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۲/ ۴۳-۴۴)

این در حالی است که به گزارش منابع تاریخی ابوسفیان کسی است که پیش از فتح مکه همواره در مقابل اسلام حرکت کرده و در فتح مکه نیز به اکراه و از سر ناچاری اسلام

آورده بود. پیامبر(ص) او را لعنت کرده بود و هیچ مقام و منصبی به وی نداده بود(ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/ ۱۴۱۶؛ ابن اعثم الکوفی، ۱۴۱۱ق: ۲/ ۵۶۳؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۶/ ۲۸۸-۲۹۴). اما ابوبکر برای حفظ خلافت خود به پسر او وعده امارت داد. به همین منظور یزید بن ابوسفیان را فرمانده سپاه شام و سپس والی شام کرد. عمر نیز در زمان خلافت خود این امر را ادامه داد و پس از مرگ یزید بن ابوسفیان، معاویه را به ولایت شام گمارد.(ابن سعد، ۱۴۱۰: ۷/ ۲۸۵؛ الطبری، ۱۳۸۷: ۳/ ۳۸۷؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/ ۱۴۱۷)

نقل شده که وقتی عمر، معاویه را والی شام کرد، حذیفه بن یمان به او اعتراض کرد و گفت تو مردی فاجر را امارت داده‌ای، عمر پاسخ داد که من از توانایی او استفاده می‌کنم و خود او را تحت نظر دارم (المتقی الهندی، ۱۴۰۹ق: ۵/ ۷۷۱). درحالیکه در جای دیگر نقل شده که زمانی که عمر اشرافیگری معاویه را در شام مشاهده کرد تنها به او گفت که چرا چنین کرده‌ای و سپس او را به حال خود واگذاشت و گفت که در عملکرد خود مختار است.(ابن عبد ربه، ۱۴۰۷ق: ۱/ ۱۵؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/ ۱۴۱۷)

به هر روی به نظر می‌رسد که ابوسفیان پس از مسلمان شدن نیز تلاش می‌کرد تا قدرت از دست رفته خاندانش را بازیابد و کارها را به همان جاهلیت سابق بازگرداند. این امر در تلاشهای او پس از رحلت پیامبر(ص) برای برهم زدن اوضاع و دخالت در کار خلافت جلوه‌گر است (ابن اعثم الکوفی، ۱۴۱۱ق: ۲/ ۵۶۳). در گزارشی همو پس از به خلافت رسیدن عثمان، خطاب به عثمان و امویان چنین می‌گوید:

این خلافت نخست در خاندان تیم قرار گرفت و آنان کجا در خور این کار بودند و سپس به خاندان عدی رسید که دور و دورتر بود، اینک به جایگاه خود بازگشت و در قرارگاه خود قرار گرفت و آنرا چون گوی میان خود پاس دهید (ابوبکر الجوهری، بیتا: ۳۷؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۲/ ۴۴-۴۵).

در نقل دیگر چنین آمده:

[ای عثمان] پدرم فدایت گردد، ببخش و انفاق کن و چون ابو حجر مباش، و ای بنی امیه حکومت را میان خود دست به دست بدهید همچنان که کودکان گوی را دست به دست می‌دهند و به خدا سوگند که نه بهشتی است و نه دوزخی (ابوبکر الجوهری، بیتا: ۳۷؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۲/ ۴۴-۴۵)

این سخنان ابوسفیان نشان می‌دهد که او هیچ دلبستگی به اسلام نداشته و تنها به فکر قدرت بوده و همان تفکرات گذشته جاهلی و قبیلگی را دنبال می‌کرده است. بنابراین به نظر

می‌رسد که او با روی کار آمدن عثمان، اهداف خود را دست یافته می‌دید و گویا همین امر نیز اتفاق افتاد؛ چراکه عثمان سرپرستی تمام مناطق شام را با تمام اختیاراتش به معاویه سپرد. (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۷/ ۲۸۵. ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/ ۳۷۸)

به نظر می‌رسد معاویه نیز که پیش از اسلام پیرو راه پدر خویش و همراه او بوده، در مسلمانی نیز همچو او بوده‌است و افکاری همچون او در سر داشته‌است؛ بویژه که مسلمان شدن پدرش را نیز ملامت کرده‌است. حسن بصری نیز معتقد است معاویه از همان زمان عمر خود را برای خلافت آماده می‌کرد. (ابن منظور، ۱۴۰۴: ۲۴/ ۲۵)

بنابراین می‌توان چنین استنباط کرد که معاویه که پیش از مسلمان شدن با آن مخالفت کرده و مسلمانی‌اش نیز از روی ناچاری بوده‌است، پس از رحلت پیامبر (ص) نیز بر اساس تفکرات جاهلی و اهداف قدرت‌طلبانه به دنبال شرکت در کار خلافت و امارت و در نهایت کسب مقام خلافت بوده‌است.

۳. معاویه پس از امارت و خلافت

در این بخش به خصوصیات معاویه زمانی که امارت شام را به دست گرفت و پس از آن خلیفه مسلمانان شد پرداخته شده‌است. بر این اساس گزیده‌ای از گزارش‌های تاریخی موجود از حوادث مهم و غیر از آن در آن دوره آورده شده که گویای شخصیت معاویه است. این گزارش‌ها و عملکردها براساس مولفه‌هایی که مبنای آن نهج‌البلاغه است مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت. هر یک از مولفه‌ها بیانگر شرطی است که هر حاکم و زمامدار برای این امر خطیر باید آن را دارا باشد.^۴

لازم به ذکر است که معاویه در سال ۱۹هـ از سوی عمر، عهده‌دار امارت شام شد و تا آخر خلافت عثمان امیر شام بود. او در سال ۴۱هـ به خلافت رسید و سپس تا آخر عمر، یعنی تا سال ۶۰هـ خلیفه مسلمانان بود. (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۷/ ۲۸۵؛ الطبری، ۱۳۸۷: ۴/ ۱۰۲؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/ ۱۴۱۶).

۱.۳ درایت

یکی از شروط مهم و اساسی در امر حکومت، درایت و تدبیر است. فردی که تدبیر ندارد، از روی عقل و درایت سخن نمی‌گوید و نمی‌داند آنچه می‌گوید به سود اوست یا زیانش:

وَإِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ وَرَاءِ قُلُوبِهِمْ وَإِنَّ قُلُوبَ الْمُنافِقِينَ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِمْ لَئِنْ أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بَكَلامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ فَإِنْ كَانَ خَيْرًا أَبَدَاهُ وَإِنْ كَانَ شَرًّا وَّارَاهُ وَإِنَّ الْمُنافِقِينَ يَتَكَلَّمُونَ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِمْ لَا يَدْرُونَ مَاذَا لَهُمْ وَمَاذَا عَلَيْهِ (الشريف الرضي، بی تا: خطبه ۱۷۶).

چنین کسی نمی‌تواند درباره مسائل با فهم عمیق تصمیم بگیرد و کارها را پیش برد:

«لَا تَقُومُ مَمْلَكَةٌ إِلَّا بِتَدْبِيرٍ» (المنقري، ۱۴۰۴ق: ۱۵)

نصر بن مزاحم منقري نقل می‌کند که در گیر و دار جنگ صفین و زمانی که جنگ سپاه معاویه را تحت فشار قرار می‌داد، معاویه تصمیم به نوشتن نامه‌ای به علی (ع) گرفت تا در آن با یادآوری پیوند خویشاوندیشان و حذر از کشته شدن مسلمانان بیشتر، حکومت شام را دوباره درخواست نماید؛ به این امید که علی دست از جنگ بکشد و با او مصالحه نماید. او این تصمیم را با عمرو بن عاص در میان گذاشت و به او گفت اینک چنان بینم که نامه‌ای به علی بنگارم و شام را از او درخواست کنم، این نخستین چیزی است که گزند او را از من بر می‌گرداند و در ضمیر او خلجانی از شک و تردید پدید می‌آورد. عمرو بن عاص خندید و سپس گفت: ای معاویه کجای کاری که می‌پنداری با علی نیرنگ توانی باخت؟! معاویه گفت: آیا ما فرزندان عبد مناف نیستیم؟ عمرو پاسخ داد: چرا، ولی آنان را دودمان نبوت است و تو را از آن بهره‌ای نباشد، اما اگر خواهی نامه‌نگاری کنی، بنویس. (المنقري، ۱۴۰۴ق: ۴۷۰-۴۷۲؛ المسعودی، ۱۴۰۹: ۱۳/۳)

معاویه نامه را برای علی نوشت و آن‌گاه که پاسخ علی را دریافت کرد، به درستی نصیحت عمرو پی برد. به همین دلیل چند روزی پاسخ نامه را از عمرو بن عاص پوشیده نگاه داشت، سپس وی را بخواست و آن نامه را برایش خواند، عمرو او را سرزنش کرد و در این باره چنین سرود:

«وَقَدْ كَشَفَ الْقِنَاعَ وَجَرَ حَرْبًا	يَشِيبُ لِهَوْلِهَا رَأْسُ الْوَالِيدِ
وَمَا هِيَ مِنْ أَبِي حَسَنِ بَنُكْرٍ	وَمَا هِيَ مِنْ مَسَائِكَ بِالْبُعِيدِ
وَقُلْتَ لَهُ مَقَالَةً مُسْتَكِينٍ	ضَعِيفِ الرُّكْنِ مُنْقَطِعِ الْوَرِيدِ
دَعْنِ الشَّامَ حَسْبُكَ يَا ابْنَ هِنْدٍ	مِنَ السُّوءَاتِ وَالرَّأْيِ الزَّهِيدِ
وَلَوْ أَعْطَاكَهَا مَا ازْدَدْتَ عِزًّا	وَلَا لَكَ لَوْ أَجَابَكَ مِنْ مَزِيدِ
وَلَمْ تَكْسِرْ بِذَلِكَ الرَّأْيِ غُودًا	لِرِجَّتِهِ وَلَا مَا دُونَ غُودٍ»

(المنقري، ۱۴۰۴ق: ۴۷۰-۴۷۲)

گویا عمرو با سرودن چنین شعری، درایت معاویه را زیر سوال برده و به او یادآور می‌شود که سخنانش بی‌پایه و اساس است و پشتوانه‌ای ندارد. عمرو به او گوشزد می‌کند چگونه ممکن است علی (ع) با آن مقام و مرتبه‌ای که نزد خداوند دارد حاضر شود چون معاویه‌ای را که سراپا بدی و تبهکاری است به سرپرستی مسلمانان حتی اگر بخشی از آنها بگمارد؟ این امر نشان می‌دهد که معاویه دوراندیشی نداشته و با وجود آنکه در گزارش‌ها او را زیرک دانسته‌اند (الجاحظ، ۲۰۰۲م: ۳۴۴)، حتی پس از توصیه‌های عمرو باز چنین نامه‌ای را نوشته‌است و خود از عواقب آن رنجور گشته.

به نظر می‌رسد یکی از بارزترین بی‌تدبیری‌های معاویه تعیین یزید به عنوان خلیفه مسلمانان پس از خود باشد. (الدینوری، ۱۳۶۸ش: ۲۲۵-۲۲۶؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/۱۴۲۰). این کار او سبب اعتراض بسیاری از مسلمانان گشت. اکثریت مسلمانان از نالایقی یزید آگاه بودند و چنین انتخابی را از جانب معاویه برنمی‌تاییدند (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۴/۲۱۳-۲۱۳؛ المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/۲۷-۲۹). یزید که فردی شرایخوار و تبهکار بود، جامعه و مردمان را به گمراهی و هلاکت کشاند و جز ظلم و خونریزی بر آنها امری را روا نداشت. و مورخان در این باره هم داستانتند (ابن سعد، ۱۴۱۰: ۴/۲۱۲ و ۵/۴۹-۵۰؛ البلاذری، ۱۳۹۴ق: ۵۴-۵۶؛ المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/۶۷ و ۷۱).

برخی گزارش‌ها معاویه را فردی زیرک و باهوش معرفی کرده‌اند به گونه‌ای که گویی درایت و تدبیر او زبانزد خاص و عام بوده‌است (الجاحظ، ۲۰۰۲م: ۳۴۴). اما به نظر می‌رسد که معاویه از این هوش و ذکاوت در راه اصلاح مردمان بهره نمی‌برده‌است بلکه آن را وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصد قدرت طلبانه خود قرار داده بوده‌است. چنان که بنا بر یکی از نقل‌ها او خود خطاب به مردم کوفه چنین می‌گوید:

« وَ اللَّهِ إِنِّي مَا قَاتَلْتُكُمْ لِيُصَلُّوا وَ لَا لِيَتَّصِمُوا وَ لَا لِيَتَّجِرُوا وَ لَا لِيَتَزَكَّوْا إِنَّكُمْ لَتَفْعَلُونَ ذَلِكَ وَ إِنَّمَا قَاتَلْتُكُمْ لِأَتَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ وَ قَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ ذَلِكَ وَ أَنْتُمْ كَارِهُونَ. »^۶ (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۱۶/۴۶)

در حالیکه تدبیر و درایت آن نیست که انسان به وسیله آن قدرت طلبی کند، بلکه آن است که به وسیله آن امور مملکت برپا شود و مردمان به سامان درآیند. انسانی که تدبیر و عقلائیست دارد، آن را در جهت سعادت و در راه خدا به کار می‌گیرد، امام صادق (ع) در این باره چنین فرموده:

«الْعَقْلُ مَا عُدَّ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ»

و چون از آن حضرت سوال شد پس آنچه در معاویه بود، چیست؟ فرمود:

« تِلْكَ التَّكْرَاهُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ » (الکلینی، ۱۴۰۷ق: ۱ / ۱۱)

هم‌چنین از گزارشها چنین بر می‌آید که معاویه از هرگونه روشی برای رسیدن به مقصود استفاده می‌کرده است. جاحظ در «الرسائل السیاسیه» خود به تحلیل چنین رفتارهایی از سوی معاویه پرداخته است. وی معتقد است که معاویه برای رسیدن به مقصود از روش‌های حلال و غیرحلال استفاده می‌کرده و هرآنچه مطابق با کتاب و سنت یا بر خلاف آن بوده است را به کار می‌گرفته. او می‌گوید هدف صالحان، اصلاح و سعادت بشر است و معاویه تنها برای رسیدن به خواسته‌های خود تلاش می‌کرد. صالحان برای اصلاح بشر از حیل‌های حرام استفاده نمی‌کنند که این خود نقض غرض است. (الجاحظ، ۲۰۰۲م: 365-368)

علی (ع) نیز وقتی به او گفته شد که معاویه از او باهوش‌تر است چنین گفت:

« وَ اللَّهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأُدْهَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْ لَا كِرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ وَ لَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَ كُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لُؤَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » (الشریف‌الرضی، بی‌تا: کلام ۲۰۰)

از نامه‌های علی (ع) خطاب به معاویه نیز بر می‌آید که وی درایت لازم را ندارد، بدون تفکر سخن می‌گوید و بدون تدبیر عمل می‌کند و نمی‌داند که رفتار و گفتارش به سود اوست یا زیانش. علی (ع) در نامه‌هایش به معاویه بارها به او بی‌درایتی اش را گوشزد می‌کند، دلایل این عدم درایت را برایش روشن نموده و او را از نتایج آن آگاه می‌سازد.

وی در پاسخ به نامه‌ای از معاویه نامه‌ای نوشته و در آن خطاب به او چنین می‌گوید:

« أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَيْتَنِي مِنْكَ مَوْعِظَةٌ مُوَصَّلَةٌ وَ رِسَالَةٌ مُحِيرَةٌ ... كِتَابٌ أَمْرِي لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ يَهْدِيهِ وَ لَا قَائِدٌ يُرْشِدُهُ قَدْ ... فَهَجَرَ لَأَغْطَأَ وَ ضَلَّ خَابِطًا »^۸ (الشریف‌الرضی، بی‌تا: نامه ۷)

امام در این سخن خود به روشنی بیان می‌کند که معاویه از بصیرت و بینایی لازم برخوردار نیست و رهبری هم برای راهبری ندارد و به همین دلیل است که نادانسته سخن می‌گوید و نسنجیده عمل می‌کند. این امر نشان می‌دهد که وی از درایت لازم برخوردار نیست و در امور تدبیر مناسب را ندارد.

امام در نامه‌ای دیگر در پاسخ معاویه عدم درایت معاویه را چنین وصف می‌کند:

« وَ قَدْ أَتَانِي كِتَابٌ مِنْكَ ذُو أَفَانِينَ مِنَ الْقَوْلِ ضَعُفَتْ قُوَاهَا عَنِ السَّلْمِ وَ أَسَاطِيرُ لَمْ يَحْكُهَا مِنْكَ عِلْمٌ وَ لَا حِلْمٌ أَصْبَحَتْ مِنْهَا كَالْخَائِضِ فِي الدَّهَاسِ وَ الْخَابِطِ فِي الدِّيْمَاسِ »^۹ (الشریف‌الرضی، بی‌تا: نامه ۶۵)

از این سخن امام چنین بر می‌آید که گویی معاویه در خواب و خیال و به بیان امام در افسانه به سر می‌برد؛ که این امر به دلیل عدم تفکر و تامل او پیش از سخن گفتن بوده و سبب حیرانی و گمراهی‌اش می‌گردد. در واقع معاویه بدون تفکر سخن می‌گوید و بدون هیچ تدبیری قدم بر می‌دارد و در نتیجه به حیرانی کشیده می‌شود و این همه نشان از بی‌درایتی او دارد.

در نامه‌ای دیگر امام در تشبیهی زیبا این بی‌درایتی را وصف کرده که او به هیچ وجه سود و زیان خود را نمی‌داند و طبق آن عمل نمی‌کند. پس از آن به معاویه متذکر می‌شود که این برای تو تشبیه نیست بلکه عین واقعیت است:

« وَ إِنَّكَ إِذْ تُحَاوِلُنِي الْأُمُورَ وَ تَرَا جِعُنِي السُّطُورَ كَأَلْمُسْتَقْبَلِ النَّائِمِ تَكْذِبُهُ أَحْلَامُهُ وَ الْمُتَحَيِّرِ الْقَائِمِ يَبْهَطُهُ مَقَامُهُ لَا يَدْرِي أَلَهُ مَا يَأْتِي أَمْ عَلَيْهِ وَ لَسْتُ بِهِ غَيْرَ أَنَّهُ بِكَ شَبِيهٌ »^{۱۰}
(الشریف‌الرضی، بیتا: نامه ۷۳)

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که معاویه درایت لازم را ندارد و در واقع از یکی از شروط زمامداری برخوردار نمی‌باشد، کسی که سود و زیان خود را نمی‌داند و بدون تفکر و تامل عمل می‌کند چگونه می‌تواند امتی را رهبری و مدیریت کند! چنین فردی که خود از روش‌های باطل استفاده می‌کند، دیگران را نیز با خود به گمراهی و هلاکت می‌کشاند. همان‌گونه که معاویه با انتخاب یزید به عنوان جانشین خود مردمان را به گمراهی و هلاکت کشاند.

۲.۳ معرفت

از دیگر شروط پایه‌ای برای حکومت داری معرفت است، و کسی شایسته‌ترین برای این کار است که معرفت لازم را در هر زمینه‌ای از امور حکومت داشته باشد:

« أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ ... أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ » (الشریف‌الرضی، بیتا: خطبه ۱۷۳)

حاکم باید در هر زمینه‌ای معرفت لازم را کسب نماید و با دانش صحیح قدم بردارد و این کار جز به وسیله هم نشینی با علما و یاری گرفتن از حکیمان میسر نیست:

« وَ أَكْثَرُ مَدَارَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَاقَشَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَنْبِيهِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِلَادِكَ وَ إِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ » (الشریف‌الرضی، بیتا: نامه ۵۳)

اگر اداره امور با دانش و معرفت صحیح پیش نرود، نه تنها مملکت استوار نمی ماند که مردمان به گمراهی کشیده می شوند:

« وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي ... الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ » (الشريف الرضي، بيتا: كلام ۱۳۱)

مسعودی در مروج الذهب نقل کرده که معاویه پس از نماز عشا خواص و وزیران و اطرافیان را می پذیرفت و وزیران در باره کارهای اول شب با وی سخن می گفتند و تا یک سوم شب به اخبار و ایام عرب و عجم و ملوک آنها و سیرت شاهان ملل و جنگها و حيله‌ها و رعیت‌پروریشان می گذشت. هم‌چنین پس از آن که ثلثی از شب را می خوابید از خواب برمی خواست و دفترهائی را که سرگذشت و اخبار و جنگها و خدعه‌های ملوک در آن ثبت بود، می خواست و غلامان مخصوص که مأمور نگهداری و قرائت دفترها بودند، به خواندن آن می پرداختند و هر شب شمه‌ای از اخبار و سرگذشت و آثار و اقسام سیاستمداری‌ها به گوش او می خورد. (المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۳۱)

این گزارش‌ها می تواند نشاندهنده این امر باشد که معاویه برای مدیریت بهتر با بزرگان و حکیمان مشورت می کرده و به مطالعه و کسب معرفت بیشتر می پرداخته‌است. اما گزارش‌های دیگر نشان می دهد که معاویه این معرفت‌ها و آگاهی‌ها را در راه سامان دادن به امور مردمان به کار نمی گرفته‌است.

به عنوان نمونه به نظر می رسد که او معرفت‌های لازم برای اداره امور اجتماعی و فرهنگی مردم را نداشته‌است و یا اگر هم داشته از آنها بهره نمی گرفته. گزارش‌های تاریخی نشان می دهند که معاویه شامیان را مردمانی نادان و جاهل بار آورده بود و آنها را از آگاهی‌های لازم دور نگه می داشت و در نتیجه هرگونه می خواست با آنان رفتار می کرد و به هرسو که می خواست آنان را می کشاند؛ تا آن‌جا که اگر احساس می کردند معاویه دوست دارد شتر نری را ماده ببیند، آن را ماده می دیدند (المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۳۱-۳۴). در یکی از گزارش‌ها آمده که کار اطاعت و تسلیم شامیان در قبال معاویه بدانجا رسیده بود که وقتی به سمت صفین می رفت چهارشنبه روزی با آنها نماز جمعه خواند. نیز در اثنای جنگ صفین عقل خود را تسلیم او کردند و گفتار عمرو بن عاص را که می گفت «چون علی عمار ابن یاسر را به جنگ آورده پس علی قاتل اوست» پذیرفتند. (المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۳۱-۳۴)

در نقلی آمده که برخی از بزرگان شام نزد ابوالعباس سفاح شهادت داده‌اند که پیش از آنکه بنی عباس به خلافت برسند برای رسول خدا خویشاوندان و خاندانی جز بنی امیه

نمی‌شناخته‌اند (المقریزی، بی‌تا: ۷۱؛ المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۳۱-۳۴). و گزارش‌ها در باب حماقت مردم شام و تبعیت آنها از معاویه بسیار است (به عنوان نمونه نک. المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۳۱-۳۴). علی (ع) نیز در این باره چنین می‌گوید:

«أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادِمٌ قَادِمَةٌ مِنَ الْغَوَاةِ وَعَمَّسَ عَلَيْهِمُ الْخَبْرَ حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أُغْرَاضَ الْمَنِيَّةِ»
(الشریف الرضی، بی‌تا: خطبه ۵۱)^{۱۱}

از این سخن بر می‌آید که معاویه به دنبال کسب این دانش بود که چگونه مردمان را بیشتر تحمیق کند تا بیشتر از او اطاعت کنند. نه آن‌که چگونه آنان را به سامان آورد و نتیجه چنین رفتاری نیز نابودی است. چنانکه صعصعه بن صوحان^{۱۲} در وصف مردم شام چنین می‌گوید:

«مخلوق را بیشتر از همه اطاعت کنند، و خالق را بیشتر از همه نافرمانی کنند. یاغی خدایند و پشتیبان بدکاران، که نابودی نصیب آنها باد و عاقبتشان بد شود.» (المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۴۲)

از طرفی به نظر می‌رسد که معاویه در امور نظامی هم معرفتهای لازم را نداشته‌است. او در صفین با همه نیرو و لشکر فرمانبرداری که داشت اما نتوانست در برابر سپاه امام پیروز شود و برای جلوگیری از شکست به جای استفاده از تاکتیکهای جنگی از حيله بر سر نیزه کردن قرآنها استفاده کرد و با این کار جنگ را ناتمام گذاشت (نک. المنقری، ۱۴۰۴ق: ۴۷۸-۴۹۴).

او این فهم را نداشت که در جنگ نباید به مردم عادی و غیر مسلح حمله برد و برای پیروز شدن، به شهرها و مردم بی پناه حمله می‌برد. در حالیکه جنگیدن هم اصولی دارد و معاویه از معرفت به این اصول بی بهره بود.

قرآن کریم نیز پابندی به این اصول را متذکر شده و آن را مورد تاکید قرار داده‌است:

« وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ » (البقره: ۱۹۰)

در این آیه سه شرط برای جنگیدن آمده‌است؛ اول آن‌که تنها با کسانی که با ما جنگ می‌کنند باید جنگید؛ دوم آن‌که باید این جنگیدن در راه خدا باشد و شرط سوم عدم تعدی و تجاوز از حدود است. معاویه خود هدف از جنگ با علی (ع) را خونخواهی عثمان معرفی می‌کند و در ازای آن حکومت شام را خواستار بوده‌است. او خود خطاب به کوفیان، هدف از جنگ با آنها را نه برای دین آنها که برای حکومت کردن بر آنها معرفی می‌کند. بنابراین او نه فی سبیل الله جنگیده و نه برای دفع کسانی که با او کارزار کنند. هم‌چنین او پس از آن‌که جنگ صفین را نیمه تمام گذاشت، به شهرهای اطراف و مرزی حمله می‌برد و مردم بی‌پناه

و غیر مسلح را مورد تجاوز و تعدی قرار می‌داد. بنابراین معاویه هیچ یک از اصولی را که قرآن برای جنگ مورد تاکید قرار داده رعایت نکرده‌است.

معاویه معرفت اقتصادی نیز نداشته‌است. بر اساس گزارش‌های تاریخی وی برای تامین نیازهای مردم، بار عام می‌گذاشت و روزانه حدود چهل نفر را پذیرا بود و حاجت هر یک را همانجا برآورده می‌ساخت. یا در مسجد می‌نشست و مشکلات مردم را به شکل حضوری پاسخگو بود (المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۲۹-۳۰). او بدون هیچ نظام و سازمان اقتصادی کشور را اداره می‌کرد و در نتیجه مردم را به فقر و بی‌نوایی کشانده بود (ابن عبد ربه، ۱۴۰۷ق: ۱/ ۳۵۲). مسعودی گزارش می‌کند که وقتی خبر خلافت یزید به مردمان رسید، عبد الرحمن بن همام السلولی چنین سرود:

«فإن تأتوا برملة أو بهند	نبايعها أميره مؤمنينا
إذا ما مات كسرى قام كسرى	نعداً ثلاثه متناسقينا
فيا لهفا لو أن لنا أنوفا	و لكن لا نعود كما عينا
إذا لضربتم حتى تعودوا	بمكة تلعقون بها السجينا
خشينا الغيظ حتى لو شربنا	دماء بنى أمية ما روينا
لقد ضاعت رعيتكم و أنتم	تصيدون الأرناب غافلينا» ^{۱۳}

(المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۲۸)

نقل شده روزی صعصعه بن صوحان همراه نامه‌ای از جانب علی (ع) به نزد معاویه رفت؛ درحالی‌که سران قوم نیز نزد معاویه حضور داشتند. در این هنگام معاویه گفت:

«الأرض لله، و أنا خليفة الله، فما أخذ من مال الله فهو لي، و ما تركت منه كان جائزاً لي»^{۱۴}

(المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۴۳)

بیان این جملات از جانب معاویه، معرفت او نسبت به اموال و دارایی‌های مردم را نشان می‌دهد. گذشته از آن‌که او در آن روز خلیفه نبوده و علی (ع) خلیفه مسلمانان بوده‌است، دارایی‌ها و اموال عمومی نیز از آن خداست و کسی حق دخل و تصرف در آنها را ندارد. حتی پیامبران نیز در قبال اعمال خود در برابر خدا باید پاسخگو باشند، چه رسد به غیر پیامبران. نیز این اموال باید به مردمان بازگردانده شود و در راه پیشرفت و سامان مردمان مورد استفاده قرار گیرد.

۳.۳ قوت

زاممدار باید قوت های لازم برای زمامداری را داشته باشد؛ یعنی توانایی تحمل بار امانت اداره امور، گشادگی سینه، توانایی تحمل مخالفان، شجاعت لازم در تصمیم‌گیری، استواری در امور، توان ایستادگی در برابر مشکلات و ناملايمات، توان پاسداری از حقوق مردمان و قوانین و ... :

« أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ » (الشریف الرضی، بیتا: خطبه ۱۷۳)

علی (ع) در این باره به مالک اشتر چنین سفارش می‌کند:

« وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ لَا يَقْفَرُهُ كَبِيرُهَا وَلَا يَتَشَتَّتْ عَلَيْهِ كَبِيرُهَا »

(الشریف الرضی، بیتا: نامه ۵۳)

ابو مخنف لوط بن یحیی نقل می‌کند که در یکی از روزهای صفین معاویه جلو صف آمد و بر میسره سپاه علی(ع) حمله برد. علی(ع) در آن وقت در میسره بود و مردم را مرتب می‌کرد، در آن وقت زره و اسب خود را عوض کرد و با زره یکی از یاران خود به مقابله معاویه رفت، معاویه پایمردی کرد و چون نزدیک شدند، علی(ع) را شناخت و پای در رکاب آورد و رو بگردانید و علی به دنبال او بود تا به صف مردم شام رفت و یکی از شامیان را از پا در آورد و بازگشت. (المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۲۰-۲۱)

از این گزارش می‌توان استنباط کرد که معاویه شخصی ترسو بوده و توانایی ایستادگی در برابر دشمنی قوی را نداشته‌است.

در گزارشهایی دیگر آمده، هنگامی که در صفین، جنگ به سود سپاهیان علی پیش می‌رفت، معاویه برای رهایی از شکست، تلاش می‌کند تا جنگ را پایان بخشد. او که خود اصرار بر آغاز جنگ داشت، اکنون از سر ناتوانی در جنگ، به بهانه حفظ خون مسلمانان، پیام‌هایی به علی (ع) و بزرگان اصحاب او روانه می‌کند تا شاید بتواند از ادامه جنگ جلوگیری نموده و متحمل شکستی بزرگ نشود. (المنقری، ۱۴۰۴: ۴۰۸-۴۱۱ و ۴۷۰-۴۷۱؛ المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۱۳)

همچنین حاضر به جنگ تن به تن با علی(ع) نشد و مبارزه طلبی او را بی پاسخ گذاشت (المنقری، ۱۴۰۴: ۳۸۷. المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۲۰). او حتی در بحبوحه جنگ، وقتی که پرچمهای ربیعیه را نزدیک سرپرده‌های خود دید، هراسان به یکی از پناهگاه‌های لشگر گریخت و سپاهیان را تنها گذاشت. (المنقری، ۱۴۰۴: ۳۰۶)

بنابراین به نظر می‌رسد که معاویه فردی ضعیف و فاقد قوت لازم برای اداره امور بوده‌است. هرگاه اوضاع بر او تنگ می‌شده، از حیرانی معرکه را ترک گفته پا به فرار می‌گذارد و با عجز و لابه برای برورفت از مشکلات دست و پا می‌زند.

امام در نامه‌ای به معاویه می‌گوید که عموها و دایی‌های تو توان استواری در امور و دفاع از خود را نداشتند؛ تو نیز این گونه‌ای:

«وَقَرِيبٌ مَّا أَشْبَهْتَ مِنْ أَعْمَامٍ وَأَخْوَالٍ ... فَصْرَعُوا مَصَارِعَهُمْ حَيْثُ عَلِمْتَ لَمْ يَدْفَعُوا عَظِيمًا وَ لَمْ يَمْنَعُوا حَرِيمًا بِوَقْعِ سُبُوفٍ مَّا خَلَا مِنْهَا الْوَعْيُ وَ لَمْ تُمَاشِهَا الْهُوَيَّةُ»^{۱۵} (الشریف الرضی، بی‌تا: نامه ۶۴)

بنابراین معاویه توانایی دفاع از خود را ندارد. امام در نامه‌ای دیگر این عدم توانایی او را در برابر مشکلات و ناملازمات و در دفاع از خود و یارانش بویژه در شرایط حساس جنگ چنین بیان می‌کند:

«فَكَأَنِّي قَدْ رَأَيْتُكَ تَصِيحٌ مِنَ الْحَرْبِ إِذَا عَضَّتْكَ ضَجِيجَ الْجَمَالِ بِالْأَثْقَالِ وَ كَأَنِّي بِجَمَاعَتِكَ تَدْعُونِي جَزَعًا مِنَ الضَّرْبِ الْمُتَّبَاعِ وَ الْقَضَاءِ الْوَاقِعِ وَ مَصَارِعٍ بَعْدَ مَصَارِعٍ إِلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ»^{۱۶} (الشریف الرضی، بی‌تا: نامه ۱۰).

۴.۳ عدالت

آن چه مردمان را به سامانی درست می‌رساند، زمامداری برخاسته از عدالت است؛ چراکه عدالت سبب حیات همه امور است (آمدی، بی‌تا: ج ۱ ص ۱۳). عدالت در مدیریت در چهار وجه تحقق می‌یابد:

۱.۴.۳ رساندن حق هر ذیحقی به او

در نقل‌های تاریخی آمده که معاویه روزها به مسجد می‌رفت و در حالیکه نگهبانان حاضر بودند روی صندلی می‌نشست و ناتوان و اعرابی و کودک و زن و کسانی که پشتیبانی نداشتند پیش او می‌آمدند. یکی می‌گفت: «ستم دیده‌ام» می‌گفت: «رفع ظلم از او بکنید» دیگری می‌گفت: «به من تعدی کرده‌اند.» می‌گفت «یکی را با او بفرستید» یکی می‌گفت «با من چنان کرده‌اند» می‌گفت: «در کارش بنگرید» ... (المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۲۹-۳۰)

این امر نشان می‌دهد که معاویه در رساندن حقوق افراد به ایشان ناتوان بوده و آنها مجبور به درخواست حضوری از وی بوده‌اند، این درحالی است که بسیاری از مراجعه

حضور ناتوان بوده‌اند و به وی دسترسی نداشته‌اند و از طرفی به علت زمان و مکان محدود این امکان وجود نداشته که همگان درخواستهای خود را بتوانند به حضور او برسانند و پاسخ بگیرند.

۲.۴.۳ قرار دادن هر کس در جای خود

انتخاب هر فرد برای مدیریت جامعه باید بر اساس شایستگی‌های وی صورت بگیرد و نباید کسانی مسئولیت اداره امور را بر عهده بگیرند که در حد و اندازه آن نیستند. رسول گرامی اسلام اهمیت این امر را چنین بیان کرده‌است:

« من تولى من أمر المسلمين شيئاً فاستعمل عليهم رجلاً وهو يعلم أن فيهم من هو أولى بذلك وأعلم منه بكتاب الله وسنة رسوله فقد خان الله ورسوله وجميع المؤمنين » (الامینی، ۱۳۹۷: ۶/ ۲۸۱ به نقل از مجمع الزوائد)

قرار دادن معاویه، یزید را به عنوان خلیفه پس از خود درحالی‌که او به هیچ وجه استحقاق این مقام را نداشت، بزرگترین بی‌عدالتی معاویه در حق مسلمانان بود. نقل شده که عبد الرحمن بن همام السلولی با شنیدن این خبر چنین سرود:

«فإن تأتوا برملةً أو بهند	نبايعها أميرة مؤمنينا
إذا ما مات كسرى قام كسرى	نعدُّ ثلاثةً مُتَّاسِقينا
فيا لهفًا لو أن لنا أنوفًا	و لكن لا نعود كما عينا
إذا لضربتم حتى تعودوا	بمكة تلعقون بها السَّحِينا
خشينا الغيظ حتى لو شربنا	دماء بنى أمية ما رَوينا
لقد ضاعت رعيتكم وأنتم	تصيدون الأرانب غافلينا»

«(المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۲۸)

او همچنین «مغیره بن شعبه» را در عین بی‌لیاقتی سرپرست کوفه قرار داد. (ابن قتیبه الدینوری، ۱۹۹۲: ۳۴۹؛ الدینوری، ۱۳۳۸ش: ۲۱۸)

وی همچنین عمرو بن عاص را کارگزار مصر کرد درحالی‌که این انتخاب از روی شایستگی نبود و بر اساس داد و ستدی بود که میان آنها انجام شده بود. معاویه از عمرو در خواست می‌کند تا برای شکست علی به کمک او بیاید. عمرو در پاسخ او چنین می‌گوید:

«ای معاویه تو را با علی همچون دو بار اشتر همسنگی و برابری نباشد، نه تو را هجرت اوست و نه سابقه و [پیشگامی در اسلام] و نه هم صحبتی [با پیامبر] و نه جهاد وی و نه فقه

و دانش او در دین ... و به خدا سوگند که بر سر این همه او را فعالیت و سرعت و پویایی و استوار گامی و بهره‌ای همراه با نکوداشتی از جانب خداست. اینک اگر در پیکار با او از تو پیروی کنم مرا چه دهی؟ و تو خود دانی که در این امر چه ناگواریها و خطرها باشد؟»

سپس از او حکومت مصر را خواستار شد و معاویه نیز پس از کمی تأمل خواسته او را قبول کرد. (المنقری، ۱۴۰۴ق: ۳۷-۳۸؛ نیز نک. همان: ۲۳۷)

معاویه کارگزار خراسان را نیز بر اساس شایستگی انتخاب نکرد؛ بلکه انتخاب او بر پایه قراری بود که با او در صفین برای فرار از شکست گذاشته بود. زمانی که در صفین، پرچمهای ربیعه به سرپرستی خالد بن معمر سپاهیان معاویه را در هم می‌نوردیدند و به سراپرده معاویه نزدیک می‌شدند، معاویه از شدت ترس سپاهیان را رها کرده و گریزان به یکی از پناهگاههای لشکر پناه جست. سپس از همان پناهگاه به خالد بن معمر پیام داد که اگر جنگ را نا تمام گذارد، فرمانروایی خراسان را به او دهد. هنگامی که معاویه به خلافت رسید، خالد را روانه خراسان کرد اگرچه او پیش از رسیدن به خراسان در گذشت. (المنقری، ۱۴۰۴ق: ۲۹۲ و ۳۰۶؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۲۲۸/۵)

۳.۴.۳ انصاف

انصاف در روابط و مناسبات اجتماعی و امور سیاسی و اداری به مفهوم نصف کردن سود و زیان میان خود و دیگران و پاس داشتن «داد» و حفظ حقوق دیگران همانند حفظ حقوق خود، و در مقام داوری حقوق طرفین را یکسان و برابر رعایت کردن است.

بر اساس گزارش منابع تاریخی معاویه از همان ابتدا که سرپرستی شام را در زمان عمر به عهده گرفت، به سمت تجمل‌گرایی و خودگزینی رفت. زمانی که عمر به شام رفت گفت که آیا این کسرای عرب است؟ و این در حالی بود که معاویه همراه گروهی با شکوه و جلالت بر عمر وارد شد. عمر او را ملامت کرد و گفت درحالیکه به من گزارش می‌دهی محتاجان زیادی گرد توست، چنین شکوه و جلالتی را به راه انداخته‌ای؟ (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۴۱۷/۳)

همچنین بنابر گزارشها معاویه از همه بهتر می‌پوشیده و خوراکش نیز از همه بهتر بوده‌است. او صبحها دیر از خواب بیدار می‌شده و مراجعان را پشت در به انتظار می‌گذاشته‌است. (ابن حجر العسقلانی، ۱۴۱۵: ۱۲۲/۶)

این گزارشها نشان می‌دهد که معاویه رفتارهایی به دور از انصاف داشته‌است.

۴.۴.۳ مساوات

عدالت در آنجا که سخن از حقوق عمومی و قرار گرفتن در برابر قانون و بهره‌مندی از فرصت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است، به مفهوم مساوات و برابری است.

این در حالی است که معاویه اعتقادی خلاف این امر داشته و خود چنین می‌گوید:

«الْأَرْضُ لِلَّهِ، وَ أَنَا خَلِيفَةُ اللَّهِ، فَمَا آخُذُ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَهُوَ لِي، وَ مَا تَرَكَتُ مِنْهُ كَانَ جَائِزاً لِي»^{۱۷}

(المسعودی، ۱۴۰۹: ۴۳/۳)

روحیه کاخ نشینی و تجملگرایی معاویه با وجود افراد نیازمند در حکومتش نیز خلاف

مساوات است.

از بررسی این وجوه می‌توان نتیجه گرفت که معاویه عدالت نداشته؛ چراکه او انصاف و

مساوات را رعایت نمی‌کرده و حقوق مردمان را به آنها نمی‌رسانده و افراد را بر اساس

شایستگی‌شان در جایگاه‌هایشان قرار نمی‌داده است.

۵.۳ سلامت

سلامت زمامداران از آلودگی‌های نفسانی و خصلت‌های غیر انسانی، از شروط اساسی در

حکومت و مدیریت است، و اگر چنین امری در حکومت تحقق نیابد سبب گمراهی و

هلاکت مردمان می‌شود:

وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَ الدَّمَاءِ وَ الْمَعَانِمِ وَ الْأَحْكَامِ وَ إِمَامَةَ
الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونُ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَ لَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ وَ لَا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ
بِجَفَائِهِ وَ لَا الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ وَ لَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَ
يَقْفَ بِهَا دُونَ الْمُقَاتِعِ وَ لَا الْمُعْطَلُ لِلسَّنَةِ فَيُهْلِكُ الْأُمَّةَ (الشریف الرضی، بیتا: کلام ۱۳۱)

یکی از شکل‌های فقدان سلامت دنیازدگی است، و خطرناک‌ترین نوع آن استفاده

ابزاری از دین است؛ یعنی دین وسیله دنیادوستی و تمتعات حیوانی شود:

«فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى وَ تَطْلُبُ بِهِ الدُّنْيَا»

(الشریف الرضی، بیتا: نامه ۵۳)

به نظر می‌رسد که معاویه به خوبی از این ابزار استفاده کرده و دین را وسیله‌ای برای

دنیادوستی قرار داده است، او خود می‌گوید:

«الْأَرْضُ لِلَّهِ، وَ أَنَا خَلِيفَةُ اللَّهِ، فَمَا آخِذٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَهُوَ لِي، وَ مَا تَرَكَتُ مِنْهُ كَانَ جَائِزاً لِي»
(المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۴۳)

او از همان ابتدا که امارت شام را عهده دار شد، برای خود تاج و تخت و کاخ ساخت و به سبک پادشاهان حکومت کرد (ابن عبد ربه، ۱۴۰۷ق: ۱/ ۱۵؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/ ۱۴۱۷ و ۱۴۲۰). او خود از این امر راضی بود و با خشنودی خود را اولین پادشاه می خواند (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳/ ۱۴۲۰).

اما از گزارشها برمی آید که معاویه رذایل اخلاقی دیگری هم داشته است. برای مثال او در نامه ای خطاب به قیس بن سعد بن عباده او و پدرش را یهودی می خواند (المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۱۶). درحالیکه هم سعد و هم پدرش از اصحاب خوب پیامبر (ص) بوده اند. نیز برای همراه کردن زیاد بن ابیه با خود، شاهدانی می آورد که ثابت کند زیاد فرزند ابوسفیان و در واقع برادر معاویه است. این در حالی است که پدر زیاد مشخص نبوده و معاویه بر خلاف سنت پیامبر (ص) به او پدری نسبت می دهد. (المسعودی، ۱۴۰۹: ۳/ ۶-۸)

از نامه های علی (ع) نیز خطاب به معاویه می توان عدم سلامت او را برداشت کرد. ایشان در نامه ای به معاویه، وی را فردی گمراه و بد رأی معرفی می کند:

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَنِي مِنْكَ مَوْعِظَةٌ مُوَصَّلَةٌ وَ رِسَالَةٌ مُحِبَّرَةٌ نَمَّقَتْهَا بَضَالِكٌ وَ أَمْضَيْتَهَا بِسُوءِ رَأْيِكَ»^۸ (الشریف الرضی، بیتا: نامه ۷)

از طرفی از دیدگاه علی (ع)، معاویه انسانی است سرسپرده به خواسته های دنیا که سراپا لباس دنیا را به تن کرده و به دنبال آن می رود:

«وَ كَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَكَشَّفَتْ عَنْكَ جَلَابِيبُ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَبَهَّجَتْ بِزِينَتِهَا وَ خَدَعَتْ بِلَذَّتِهَا دَعْتَكَ فَأَجَبْتَهَا وَ قَادَتَكَ فَاتَّبَعْتَهَا وَ أَمَرْتَكَ فَأَطَعْتَهَا»^۹ (الشریف الرضی، بیتا: نامه ۱۰)

این جملات به خوبی نشان می دهد که معاویه تا چه حد دنیازده بوده و در فریب آن به سر می برده. در ادامه این سخن، علی (ع) خطاب به معاویه می گوید که تو به راحتی دین و سنت نبی را ترک گفته ای، همان دین و سنتی که با اکراه بدان داخل گشته بودی:

«مَا اسْتَبَدَلْتُ دِينًا وَ لَا اسْتَحَدَّثْتُ نَبِيًّا وَ إِنِّي لَعَلَى الْمِنْهَاجِ الَّذِي تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ وَ دَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرَهِينَ» (الشریف الرضی، بیتا: نامه ۱۰)

بنابراین از دیدگاه علی (ع) دین داری او تنها به دلیل ترس یا به امید دستیابی به مال و مکتب بوده است و دین را وسیله ای برای کسب مکتب قرار داده است:

«كُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ إِمَّا رَغْبَةً وَ إِمَّا رَهْبَةً» (الشریف الرضی، بیتا: نامه ۱۷)

« فَعَدَوْتَ عَلَى الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ » (الشریف الرضی، بیتا: نامه ۵۵)

در نتیجه معاویه فردی است به شدت دنیا زده که دین داری اش نیز به هدف دستیابی به دنیاست و چنین کسی صلاحیت لازم برای حکومت و زمامداری را ندارد.

علی (ع) در نامه‌ای به صراحت معاویه را مترف معرفی می‌کند که شیطان در روح و خون او جاری است و کار خود را به وسیله معاویه پیش می‌برد:

« فَإِنَّكَ مُتْرَفٌ قَدْ أَخَذَ الشَّيْطَانُ مِنْكَ مَا أَخَذَهُ وَ بَلَغَ فِيكَ أَمْلُهُ وَ جَرَى مِنْكَ مَجْرَى الرُّوحِ وَ الدَّمِ » (الشریف الرضی، بیتا: نامه ۱۰)

علی (ع) در نامه‌ای دیگر نتیجه حکومت چنین فردی را بیان می‌کند، فردی گمراه، مترف و دنیا زده که تنها به باطل گرایش دارد و مردم را از حق باز می‌دارد و به هلاکت می‌کشاند:

وَ أَرْدَبَتْ جَبَلًا مِنَ النَّاسِ كَثِيرًا خَدَعَتْهُمْ بِغَيْبِكَ وَ الْفَيْتَهُمْ فِي مَوْجِ بَحْرِكَ تَغْشَاهُمُ الظُّلُمَاتُ وَ تَتَلَاطَمُ بِهِمُ الشُّبُهَاتُ فَجَازَوْا عَنْ وَجْهِتِهِمْ وَ نَكَصُوا عَلَى أَعْقَابِهِمْ وَ تَوَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ وَ عَوَّلُوا عَلَى أَحْسَابِهِمْ ... إِذْ حَمَلْتَهُمْ عَلَى الصَّعْبِ وَ عَدَلْتَ بِهِمْ عَنِ الْقَصْدِ^۲ (الشریف الرضی، بیتا: نامه ۳۲)

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که معاویه سلامت لازم برای اداره امور را ندارد و نمی‌تواند فردی شایسته برای حکومت باشد.

همه این موارد موید آن سخن امیرمومنان است که فرمود معاویه از من زیرک‌تر و سیاست‌مدارتر نیست و نیز پاسخ به کسانی است که می‌گفتند چرا امیرمومنان خلافت را به معاویه نداده است.

۴. نتیجه گیری

بنابر گزارش‌های تاریخی معاویه از طلقاست که در فتح مکه و از روی اکراه و اجبار مسلمان شده است. پدر او ابوسفیان امارت و حکومت را در یک داد و ستد از ابوبکر و عمر برای او گرفته بود. عثمان نیز به پیروی از دو خلیفه پیشین و نیز به جهت قرابتی که با معاویه داشت سرپرستی تمام شام را با تمام اختیارات به معاویه سپرد. معاویه از همان ابتدای حکومت روحیه قدرت طلبی و قدرت دوستی خود را آشکار نمود و بر همین اساس نیز حکومت می‌کرد. او در کارها از حيله‌ها و نیرنگ‌هایی استفاده می‌کرد که در دید مردمان و آنانی که به سادگی فریب می‌خوردند او را با تدبیر و با درایت نشان می‌داد اما این

حیله‌ها در جهت رسیدن به اهداف قدرت‌طلبانه او بود نه برای اصلاح مردمان. و به وسیله همین نیرنگ‌ها بود که او عده‌ای را با خود همراه کرده بود.

بر اساس این عملکرد اوست که می‌توان به چنین سوالی نیز پاسخ داد که چگونه مردمان چنین کسی را در برابر علی(ع) که صاحب همه کمالات انسانی و شایسته‌ترین آنها بود پیروی کرده و سخنانش را باور کرده‌اند. علی(ع) به دنبال اصلاح و سازندگی بود و در این راه از ابزار نادرست استفاده نمی‌کرد و گرنه همانگونه که خود او گفته، اگر مکر و نیرنگ گناه نبود، او از همگان زیرکتر بود. اما در مقابل، معاویه از همه راهها برای رسیدن به اهداف خود که همان قدرت طلبی بود سود می‌جست و مردمان ساده‌انگار و ظاهر بین فریب رفتارهای او را می‌خوردند.

و شاید به همین دلیل است که در گزارشها درباره او نوعی تناقض را مشاهده می‌کنیم، رفتار فریبکارانه او حتی گزارشگران را نیز به خطا برده است و البته شاید بتوان گفت که آنها ظاهر رفتار معاویه را نقل کرده‌اند و با دقت در عملکردهای او و کنار هم قرار دادن آنها می‌توان به بطن رفتار و مقاصدش پی برد.

به هر روی بر اساس گزارشهای تاریخی او هیچ یک از شروط لازم برای مدیریت و حکومت را نداشته‌است. سخنان علی(ع) نیز موید این امر است. بنابر این گزارشها و نیز سخنان علی(ع) او فردی است که از خرد به دور بوده و اعمال خود را از روی تدبیر و درایت انجام نمی‌دهد، سود و زیان خود را نمی‌شناسد و قدم در راه گمراهی می‌گذارد. وی دانش و معرفت لازم را ندارد و به دنبال کسب آن نیست، در نتیجه حتی از درک امور عیان نیز ناتوان است. وی قوت و سعه صدر کافی در اداره امور، حتی امور مربوط به خود را ندارد، چه رسد به اینکه زمام امور مردم را به دست گیرد.

همچنین وی ملتزم به عدالت نیست، چراکه حقوق مردمان را به آنان نمی‌رساند و افراد را بر اساس شایستگی‌شان در جایگاه‌هایشان قرار نمی‌دهد. او انصاف و مساوات را رعایت نمی‌کرده و تلاشی هم برای مراعات آن نداشته‌است.

از همه این‌ها مهم‌تر معاویه انسانی سالم نیست، وی فردی به شدت دنیا زده، گمراه و مترف است که شیطان آرزوهایش را از مسیر او دنبال می‌کند.

بنابراین معاویه صلاحیت لازم برای زمامداری، مدیریت و اداره امور را ندارد و چنین کسی تنها مردم را به گمراهی و هلاکت می‌کشاند.

پی‌نوشت‌ها

۱. طلقاً عنوانی است که به کسانی که در جریان فتح مکه از روی ناچاری مسلمان شدند اطلاق می‌شود. این نامگذاری از آن روست که رسول خدا به آنها فرمود: « اذْهَبُوا وَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ؛ بروید که شما آزاد شدگانید. » (الطبری، ۱۳۸۷: ۳/ ۶۱)
۲. ای صخر! مبادا روزی مسلمان شوی و ما را رسوا کنی! آن هم پس از آنان: دایی و عمو و عموی مادرم، که در بدر کشته و پاره پاره شدند! و نیز حنظله نیک که بی‌خوابی شب را برای ما به ارمغان آورد. ما را با کاری دشوار و امگذار درحالی‌که در بیابانهای مکه زنان بر آن [رسوایی] پایکوبی می‌کنند. پس مرگ از سخن دشمنان آسانتر است که ابن حرب هنگام جدایی از عزی از او روی برگرداندند.
۳. متن فارسی و ترجمه‌های سه کتاب مروج الذهب، وقعه صفین و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید به ترتیب از کتاب‌های زیر گرفته شده است:
المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی (۱۳۷۴ش)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابو القاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
المنقری، ابوالفضل نصر بن مزاحم (۱۳۷۰ش)، پیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی، تحقیق و شرح عبد السلام محمد هارون، چاپ دوم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
ابن ابی الحدید (۱۳۳۷)، شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: کتابخانه عمومی آیه‌الله مرعشی نجفی.
۴. این شروط و دسته بندی‌های آن برگرفته از دو کتاب «حکومت حکمت»، صفحات ۱۷۰-۱۵۱ و «دلالت دولت»، صفحات ۱۷۶-۱۷۰ نوشته مصطفی دلشاد تهرانی و درس گفتارهای وی در درس «حکومت و مدیریت در نهج البلاغه» می باشد.
۵. اینک که جنگ گام به گام به سود او شده و سپاهیان تو از رزم خسته و فرسوده شده‌اند، (به عفريت جنگ) گویی باز گرد؟ بزرگواریهای ویژه ابو الحسن (علی) ناشناخته نیست و بدیهای تو نیز از خاطره‌ها زدوده نشده. سخنی بی‌مایه و سست پایه و (کلامی بی‌معنی و) برگ و ریشه گسیخته بدو گفتمی، که شام را به خودمختاری تو، پسر هند، با این تبهکاریها و کج اندیشیها، واگذارد! اگر آن را به تو وا نهد چیرگی و عزتی در نیفزایی و اگر پاسخت گوید طرفی فزونتر بر نبندی. تو بدین رأی سست و ناهنجار نه شاخی، و نه حتی کمتر از شاخی را نشکسته‌ای؛ (المنقری، ۱۳۷۰ش: ۶۴۶-۶۴۹)
۶. آیا می‌پندارید من برای نماز و زکات و حج با شما جنگ کردم، نه که خود می‌دانستم شما نماز می‌گزارید و زکات می‌پردازید و به حج می‌روید، بلکه برای آن با شما جنگ کردم که بر شما و

گردنهای شما فرمان‌روایی کنم و خداوند این را به من ارزانی داشت هر چند که شما ناخوش می‌دارید؛ (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۵: ۸/۷)

۷. به خدا سوگند، معاویه زیرکتر از من نیست، لیکن شیوه او پیمان شکنی و گنجه‌کاری است. اگر پیمان شکنی ناخوشایند نمی‌نمود، زیرکتر از من کس نبود، اما هر پیمان شکنی به گناه بر انگیزاند، و هر چه به گناه بر انگیزاند دل را تاریک گرداند. روز رستاخیز پیمان شکن را درفشی است افراخته و او بدان درفش شناخته.

ترجمه ی سخنان امیرمؤمنان در نهج البلاغه در این پژوهش از ترجمه نهج البلاغه سید جعفر شهیدی و حسین انصاریان می باشد.

۸. اما بعد از تو پند نامه‌ای به من رسید، جمله‌هایی به هم پیوسته و نامه‌ای به الفاظ زیور بسته ... نامه کسی که نه بینایش هست تا راهییش بنماید، و نه پیشوایی تا ارشادش فرماید ... گفت و ندانست چه گوید، رفت و ندانست چه راهی را پوید.

۹. از طرف تو نامه‌ای به من رسید با سخنانی بی‌تناسب، که از آشتی و صلح نشانه‌ای ندارد، و کلمات افسانه‌گونه‌ای که دانش و بردباری آن را بر نرفته است، با این گفته‌های بی‌اساست به کسی مانی که در شنزار فرو رفته، یا به تاریکی در منطقه‌ای بی‌نشانه قدم بر می‌دارد.

۱۰. و تو که از من چیزهایی را خواستاری و نامه می‌نویسی - و پاسخ انتظار داری -، کسی را مانی که به خواب گران رود، و خوابهایی بی‌اساس بیند، یا چون سرگردانی ایستاده که ایستادش بر وی دشوار افتاده. آنچه به سر وقت وی آمده به سود اوست یا به زیان وی، نمی‌داند و تو آن نیستی بلکه او به تو ماند.

۱۱. معاویه گروهی نادان را به دنبال خود می‌کشاند و حقیقت را از آنان می‌پوشاند. کورکورانه پی او می‌تازند تا خود را به کام مرگ در اندازند.

۱۲. صعصعه بن صوحان از اصحاب امام علی (ع) است که در زمان پیامبر (ص) مسلمان شد ولی پیامبر (ص) را ندید. همراه علی (ع) در جنگ جمل، صفین و نهروان حضور داشت؛ (ابن حجر العسقلانی، ۱۴۱۵: ۳/۳۷۳).

۱۳. اگر رمله یا هند را بیارند ما بعنوان زن امیر مؤمنان با او بیعت میکنیم از پس سه کس که هم‌آهنگ بودند، اگر خسروی بمیرد خسرو دیگر بپاخیزد، افسوس که کاری از ما ساخته نیست. اگر نیروئی میداشتیم چنان میزدیمتان که به مکه بر گردید - کاسه‌لیسی کنید، چنان خشمگین هستیم که اگر خون بنی امیه را بنوشیم سیراب نمی‌شویم، رعیت شما تباه شده و شما بغفلت، خرگوش شکار میکنید؛ (المسعودی، ۱۳۷۴ش: ۲/۳۱-۳۲).

۱۴. «زمین متعلق بخداست و من خلیفه‌ خدایم، و هر چه از مال خدا برگیرم متعلق بمن است، و هر چه را واگذارم رواست»؛ (المسعودی، ۱۳۷۴ش: ۲/۴۶).

۱۵. چه نیک به عموها و دایی‌های می‌مانی ... چنانکه می‌دانی در هلاکت جای خود افتادند. نه دفاعی از خود کردند چنانکه باید، و نه حریمی را حمایت کردند آنسان که شاید. برابر شمشیرهایی که از آن تهی نیست میدان کارزار و نه سستی در آن پدیدار.
۱۶. می‌بینم که چون جنگ دندان به تو فرو برد به فریاد آیی، چون شتران که از سنگینی بار بنالند ناله نمایی، و می‌بینم لشکریان با ناشکیبایی از ضربتهای دمام و بلاهای سخت و بر خاک افتادن در پی هم، مرا به کتاب خدا بخوانند.
۱۷. «زمین متعلق بخداست و من خلیفه‌ام، و هر چه از مال خدا برگیرم متعلق بمن است، و هر چه را واگذارم رواست.» (المسعودی، ۱۳۷۴ش: ۲/ ۴۶)
۱۸. اما بعد از تو پند نامه‌ای به من رسید، جمله‌هایی به هم پیوسته و نامه‌ای به الفاظ زیور بسته. از روی گمراهی نوشته‌ای و با بد اندیشی روانه داشته‌ای.
۱۹. چه خواهی کرد، اگر این جامه‌های رنگین که پوشیده‌ای به کنار شود- و آنچه درون توست آشکار- از دنیایی که خود را زیبا نمایانده و با خوشی‌هایش فریبانده، تو را خواند و پاسخش دادی، و کشاند و در پی او افتادی، و فرمان داد و گردن نهادی.
۲۰. و گروهی بسیار از مردم را تباه ساختی، به گمراهی‌ات فریبشان دادی، و در موج دریای- سرگستگی- خویششان در انداختی. تاریکی‌هاشان از هر سو در پوشاند، و شبهه‌ها از این سو بدان سوشان کشاند. پس از راه حق به یکسو فتادند، و بازگشتند، و روی به گذشته جاهلی نهادند. به حق پشت کردند و بر بزرگی‌های خود نازیدند ... چه آنان را به کاری دشوار واداشتی و به راه راستشان نگذاشتی.

کتاب‌نامه

قرآن کریم.

آمدی، عبد الواحد تمیمی (بی‌تا)، *غررالحکم و درر الکلم*، ترجمه محمدعلی انصاری قمی، چاپ هشتم، تهران: بی‌نا.

ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد (۱۳۷۵)، *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ دوم، تهران: نشر نی.

ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد (۱۳۳۷)، *شرح نهج البلاغه*، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: کتابخانه عمومی آیه‌الله مرعشی نجفی.

ابن اعثم الکوفی، أحمد (۱۴۱۱ق)، *کتاب الفتوح*، تحقیق علی شیری، بیروت: دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزیع.

ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی (۱۴۱۵)، *الإصابة فی تمييز الصحابة*، تحقیق عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت: دارالکتب العلمیة.

ابن سعد، محمد (۱۴۱۰)، *الطبقات الکبری*، تحقیق محمد عبد القادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیة.
ابن عبد البر، أبو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد (۱۴۱۲)، *الاستیعاب فی معرفة الأصحاب*، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دار الجیل.

ابن عبد ربه، احمد بن محمد (۱۴۰۷ق)، *العقد الفريد*، تحقیق مفید محمد قمیحه، الطبعة الثالثة، بیروت: دارالکتب العلمیة.

ابن قتیبة الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم (۱۹۹۲)، *المعارف*، تحقیق ثروت عکاشة، ط الثانية، القاهرة: الهيئة المصریة العامة للكتاب.

ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۰۴ق)، *مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر*، تحقیق روحیة النحاس و ریاض عبدالحمید مراد و محمد مطیع الحافظ و ... ، دمشق: دار الفکر.

ابوبکر الجوهري، احمد بن عبدالعزيز (بیتا)، *السقیفة و فاک*، تقدیم و جمع و تحقیق محمد هادی الامینی، طهران: مکتبة نینوی الحدیثة.

الامینی، عبدالحسین (۱۳۹۷ق)، *الغدير فی الكتاب و السنة و الادب*، الطبعة الرابعة، بیروت: دارالکتب العربی.
البلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی (۱۳۹۴ق)، *انساب الأشراف*، تحقیق و تعلیق محمد باقر المحمودی، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

الجاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر (۲۰۰۲م)، *رسائل الجاحظ: الرسائل السیاسیة*، تحقیق علی ابو ملحکم، بیروت: دار و مکتبة الهلال.

دلشاد تهرانی، مصطفی (۱۳۷۹)، *حکومت حکمت (حکومت در نهج البلاغه)*، چاپ پنجم، تهران: دریا.
دلشاد تهرانی، مصطفی (نیمسال دوم ۸۹-۹۰)، *درس گفتارهای درس «حکومت و مدیریت در نهج البلاغه»*، دانشکده علوم حدیث.

دلشاد تهرانی، مصطفی (۱۳۸۸)، *دلالت دولت (آیین نامه حکومت و مدیریت در عهدنامه مالک اشتر)*، تهران: دریا.

الدینوری، ابو حنیفه احمد بن داود (۱۳۳۸ش)، *الأخبار الطوال*، تحقیق عبد المنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم: منشورات الرضی.

ربیع نتاج، سید علی اکبر و حیدری، محمدصادق (۱۳۹۰)، *بررسی دیدگاه بلاشتر و گلدزیهر پیرامون نگارش قرآن، قرآن پژوهی خاورشناسان*، شماره ۱۱.

الشریفة الرضی، ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (بی تا)، *نهج البلاغه*، تصحیح صبحی الصالح، قم: مؤسسه دارالهجرة.

الشریفة الرضی، ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (۱۳۷۹)، *نهج البلاغه*، ترجمه حسین انصاریان، چاپ چهارم، تهران: انتشارات پیام آزادی.

الشریف‌الرضی، ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (۱۳۷۸)، نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ چهاردهم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر (۱۳۸۷)، تاریخ الأمم والملوک، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، ط الثانية، بیروت: دار التراث.

الکلبینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷ق)، الکافی، صححه و قابله الشیخ نجم الدین الأملی، قدم له و علق علیه علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الإسلامیه.

المتقی الهندی، علاء الدین علی بن حسام الدین (۱۴۰۹ق)، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، ضبطه و فسر غریبه صححه و وضع فهارسه و مفتاحه الشیخ بکری حیانی و الشیخ صفوة السفاء، بیروت: مؤسسه الرسالة.

المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی (۱۴۰۹)، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق اسعد داغر، چاپ دوم، قم: دار الهجرة.

المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی (۱۳۷۴ش)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابو القاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

المقربزی، تقی الدین احمد بن علی (بیتا)، النزاع و التخاصم بین بنی أمیه و بنی هاشم، تحقیق السید علی عاشور، بی‌جا: بی‌نا.

المنقری، ابو الفضل نصر بن مزاحم (۱۴۰۴ق)، وقعہ صفین، تحقیق و شرح عبد السلام محمد هارون، چاپ دوم، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.

المنقری، ابو الفضل نصر بن مزاحم (۱۳۷۰ش)، پیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی، تحقیق و شرح عبد السلام محمد هارون، چاپ دوم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

مهدوی‌راد، محمد علی (۱۳۷۷)، سیر نگارشهای علوم قرآنی، بینات، شماره ۲۰.